



# ترانه‌های عناصر

پابلو نرودا

ترجمه‌ی علی بهروزی



نشر  
فنیجان

تهران  
۱۳۹۵

نرودا، پابلو، ۱۹۰۴-۱۹۷۳ م. Neruda, Pablo.  
ترانه‌های عناصر/ پابلو نرودا؛ ترجمه‌ی علی بهروزی.  
تهران: نشر فنیجان، ۱۳۹۵.  
۲۵۱ ص؛ ۱۳/۵×۲۰/۵ س.م.  
علوم انسانی. شعر اسپانیایی.  
۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۲-۵-۴  
فیبا.

All the Odes, 2013.

شعر اسپانیایی — قرن ۲۰ م. — ترجمه شده به فارسی.

Spanish Poetry 20<sup>th</sup> century — Translations into Persian

شعر فارسی — قرن ۱۴ — ترجمه شده از اسپانیایی.

Persian Poetry 20<sup>th</sup> century — Translations from Spanish

بهروزی مقدم، عوضعلی، ۱۳۳۴-، مترجم.

PQ ۸۰۹۷/ن۴ت۴ ۱۳۹۵

۸۶۱/۶۴

۴۳۴۹۰۵۸

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت (عنوان اصلی)

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه‌ی افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

این کتاب ترجمه‌ای است از

Neruda, Pablo (2013)

*All the Odes*

Edited by Ilan Stavans

New York: Farrar Straus Giroux

پابلو نرودا	شاعر
علی بهروزی	مترجم
حسن کریم زاده	طراح جلد
مهدی کریم زاده	تصویر جلد
انوشه صادقی آزاد	ناظر فنی
علی سجودی	ناظر چاپ
اول، زمستان ۱۳۹۵	نوبت چاپ
شادرننگ	چاپ
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۲-۵-۴	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فنجان است و هرگونه استفاده از عناصر صوری و محتوایی آن، کالا و جزئیات، به هر زیبایی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.



نشر  
فنجان

تهران، صندوق پستی ۵۳۴۴-۱۴۱۵۵ تلفن ۰۹۱۹۸۰۰۱۰۰۵  
fenjanbooks@gmail.com

## فهرست

پیش‌گفتار مترجم . . . . . یازده

### ترانه‌های عناصر

۳	آغازِ سخن: مردِ نامرئی . . . . .
۱۵	ترانه‌ی اعداد . . . . .
۲۲	ترانه‌ی بوی او . . . . .
۲۷	ترانه‌ی پاییز . . . . .
۳۴	ترانه‌ی پرنده‌ی زعفرانی‌رنگ . . . . .
۴۰	ترانه‌ی پیاز . . . . .
۴۵	ترانه‌ی تابستان . . . . .
۵۰	ترانه‌ی تماشای پرندگان . . . . .
۵۸	ترانه‌ی تنبلی . . . . .
۶۳	ترانه‌ی نُن ماهی‌گنده در بازار . . . . .
۶۷	ترانه‌ی جوراب‌هایم . . . . .
۷۱	ترانه‌ی چندتایی گلِ زرد . . . . .
۷۳	ترانه‌ی چوب . . . . .
۸۲	ترانه‌ی چیزها . . . . .

۸۸	ترانه‌ی خانه‌ای ترک شده . . . . .
۹۲	ترانه‌ی خروس . . . . .
۹۸	ترانه‌ی دستیارِ آزمایشگاه . . . . .
۱۰۴	ترانه‌ی ذرت . . . . .
۱۰۹	ترانه‌ی زیبای خفته . . . . .
۱۱۴	ترانه‌ی ساعتی میچی در شب . . . . .
۱۲۰	ترانه‌ی سنگ . . . . .
۱۲۶	ترانه‌ی سن و سال . . . . .
۱۳۰	ترانه‌ی شاه بلوطی افتاده بر زمین . . . . .
۱۳۵	ترانه‌ی طوفان . . . . .
۱۴۳	ترانه‌ی غم . . . . .
۱۴۵	ترانه‌ی فرهنگ لغت . . . . .
۱۵۳	ترانه‌ی قاشق . . . . .
۱۵۸	ترانه‌ی قلبه ماهی کانگر . . . . .
۱۶۲	ترانه‌ی کتاب (۱) . . . . .
۱۶۷	ترانه‌ی کتاب (۲) . . . . .
۱۷۳	ترانه‌ی گوجه فرنگی . . . . .
۱۷۷	ترانه‌ی لباس‌ها . . . . .
۱۸۱	ترانه‌ی لیمو . . . . .
۱۸۴	ترانه‌ی مارمولک . . . . .
۱۸۷	ترانه برای مرغِ مگس . . . . .
۱۹۳	ترانه‌ی نخ . . . . .
۲۰۰	ترانه‌ی نقد . . . . .
۲۰۷	ترانه‌ی نمک . . . . .
۲۱۱	ترانه‌ی هندوانه . . . . .
۲۱۶	پایان سخن: خانه‌ی ترانه‌ها . . . . .
۲۲۱	یادداشت . . . . .
۲۲۷	گاه‌نامه . . . . .

## پیش‌گفتار مترجم

نرودا در شعر «مرد نامرئی»، که آغاز سخن در ترانه‌های عناصر است، مانیفست شعری خود در ترانه‌ها را اعلام می‌کند. او می‌خواهد مردی نامرئی باشد، یعنی آدمی مثل هر آدم دیگر و با همان علائق و مشکلات هر آدم دیگر. می‌خواهد برای همین آدم‌های «معمولی» شعر بگوید، و با شعرش در شادی‌ها و غم‌های‌شان شریک باشد: «غصه‌های همه عالم را نیز / بسپارید به من، تا که برگردانم / آن‌ها را به امید». و در شعر «خانه‌ی ترانه‌ها» که حکم پایان سخن را در این مجموعه دارد، آرزو دارد که همگان بتوانند وارد خانه‌ی ترانه‌های او بشوند: «بگذار همه وارد بشوند، / و طلب کنند / هرچه را نیاز دارند»، و جنس مصالح این خانه را چنین توصیف می‌کند: «خانه‌ای می‌سازم / از ترانه‌های مثل شیشه / شفاف».

شعرهای ترانه‌های عناصر واقعاً مثل شیشه شفاف‌اند، و مثل راحت‌الحلقوم از گلو پایین می‌روند، و نوشتن مقدمه و یا تلاش برای توضیح آن‌ها حقیقتاً ضرورتی ندارد، و شاید صرفاً اظهار لحنیه باشد و جسارت نسبت به فهم خواننده. حتا منتقدانی که تا آن زمان نرودا را، عمدتاً به خاطر عقاید سیاسی‌اش، نکوهش می‌کردند، بعد از انتشار این اشعار دیگر مجبور شدند به احترام او کلاه از سر بردارند؛ آخر چگونه می‌شود به شاعری که می‌تواند راجع به چیزهای «پیش‌پافتاده‌ای» مثل پیاز، هندوانه، نمک، یا جوراب شعر بگوید، آن هم در این حد از زیبایی و شکوه، حسی جز تحسین داشت؟ و یا در برابر شاعری که ترانه‌های فوق‌العاده فاخر «تماشای پرنندگان»، «طوفان»،

«پرنده‌ی زعفرانی‌رنگ» و «تنبلی» را نوشته است، جز سکوت توأم با خوف چه کار دیگری می‌توان کرد؟

اما «پیش‌گفتار» برای مترجم / نویسنده جایگاهی وسوسه‌انگیز است و او را بر آن می‌دارد تا چیزی را، که به هر حال بعد از خواندن متن معلوم خواهد شد، از همان ابتدا و پیش از خواندن متن، به زبان آورد و در واقع تکرار کند! من هم البته به این وسوسه تن می‌دهم، اما بیش‌تر، به شیوه‌ای خاطره‌نگارانه، برای این‌که نشان دهم ترجمه‌ی این شعرها چگونه برداشت مرا از ترجمه‌ی شعر، که تا آن زمان برایم چیزی بود اساساً دور از دسترس، یکسره تغییر داد.

من، که راقم این سطور باشم و مترجم اشعاری که در کتاب حاضر، و چند کتاب دیگر در همین نشر فنجان جمع آمده‌اند، از سنین پایین نوجوانی به خواندن شعر (فارسی) علاقه‌ی بسیار داشته‌ام، و در دوران دبیرستان، با توجه به این‌که به اصطلاح انگلیسی‌ام خوب بود، برای ارضای این علاقه کم‌کم به خواندن شعر در زبان انگلیسی هم روی آوردم. کتابخانه‌ی شخصی من، کتابخانه‌ی یک نوجوان بی‌پول البته، تا قبل از بیست سالگی دیگر تقریباً پر بود از مجموعه‌ها و گزینه‌های اشعاری از نه‌تنها شاعران انگلیسی‌زبان بلکه از دیگر شاعران اروپایی که آثارشان به انگلیسی ترجمه شده بود.

با توجه به این ولع شعرخوانی، و «انگلیسی‌دانی» من، خیلی طبیعی بود که کارم به ترجمه‌ی این اشعار هم برسد. اما مثل همه‌ی ماجراهای «عشقی» دیگر، این هم اول آسان می‌نمود ولی افتاد مشکل‌ها. فرض کنید شعر کوتاهی را در یک جلسه ترجمه می‌کردم. اما وقتی فردایش یا چند روز دیگر می‌خواستم دستی در آن ترجمه ببرم و یا، مطابق با اصطلاحی که بعدها یاد گرفتم، می‌خواستم آن را «ویرایش» کنم، می‌دیدم که عملاً برایم ممکن نیست؛ وقتی کلمه یا سطری را تغییر می‌دادم، می‌دیدم (یعنی حس می‌کردم) حالا بین این سطر و سطرهای دیگر نوعی ناهمخوانی به وجود آمده است که برای رفع آن راهی به نظرم نمی‌رسید. وقتی موضوع بر سر ترجمه‌ی دو شعر از دو شاعر متفاوت می‌شد، ماجرا حتا بدتر بود. حس می‌کردم که شعری از مثلاً نرودا را دارم همان‌طور، یعنی با همان لحنی، ترجمه می‌کنم که قبلاً شعری از مثلاً شکسپیر را ترجمه کرده بودم، و این مسلماً نمی‌توانست مقبول باشد. با توجه به همین مسائل بود که کم‌کم از تلاش برای ترجمه‌ی شعر دست کشیدم. درست یا نادرست، به این نتیجه رسیدم که ترجمه‌ی شعر در درجه‌ی اول باید کار یک شاعر باشد؛ شاعری که «صدای شاعرانه»ی معینی دارد و حاضر باشد آن «صدا» را در خدمت یک شاعر



است، یکی از برجسته‌ترین شاعران آمریکایی در قرن بیستم).  
ایلان استاونز<sup>۱۰</sup> در سال ۲۰۱۲ ترجمه‌ی تمام ترانه‌های نرودا را در یک مجموعه<sup>۱۱</sup> انتخاب و گردآوری کرده و ترجمه‌های خودش را هم به آن‌ها افزوده است. اگر شمارش من درست باشد نرودا در مجموع ۲۲۵ ترانه سروده است که ۱۸۱ تایی آن‌ها به مقوله‌ی ترانه‌های عناصر تعلق دارد. عدد ترانه‌های ترجمه‌شده‌ی من ۳۸ تاست (و با حسابی دیگر ۴۰ عدد) که از این میان دو تایی آن‌ها («چیزها» و «هندوانه») از مجموعه‌ای غیر از آن سه مجموعه‌ی ترانه‌های عناصر انتخاب شده‌اند. البته اگر در نظر بگیریم که ترانه‌های عناصر نرودا عمدتاً شعرهایی هستند در ستایش چیزهای معمولی، یعنی همان چیزهایی که از نظر نرودا عناصر اساسی و حیاتی جهان انسان‌ها هستند، واضح است که ترانه برای «چیزها» و «هندوانه» دقیقاً به همان مقوله تعلق دارد، و بنابراین انتخاب عنوان ترانه‌های عناصر برای این مجموعه چیزی از مقوله‌ی مجاز جزء به کل نیست: این‌ها همه، حقیقتاً، ترانه‌های عناصرند.

من، همان‌طور که در ابتدای این پیش‌گفتار اشاره شد، ترجمه‌ی خودم را از روی گزینه‌های پراکنده‌ای از اشعار نرودا آغاز کردم، اما در نهایت آنچه در این جا به چاپ می‌رسد مبتنی بر کتاب استاونز است. علتش هم منش و فاداران‌ه‌ی استاونز (و نیز ترجمه‌های انتخابی او) بوده است. با توجه به همین نکته، در یکی-دو مورد که ترجمه‌ی اولیه‌ی من با منبع استاونز یکی نبود، در بازنویسی نهایی، متن استاونز را ملاک قرار داده‌ام (این را می‌گویم تا اگر کسی خواست این ترجمه‌ها را مقابله کند بداند باید به کجا مراجعه کند). استاونز نام مترجمان انگلیسی ترانه‌ها، و بعضی نکات دیگر، را در انتهای کتاب خود ذکر کرده است، و البته ما هم این توضیحات را در «یادداشت» انتهای کتاب آورده‌ایم. ضمناً در کتاب‌های نرودا، و همین‌طور در مجموعه‌ی استاونز، ترانه‌ها، به استثنای ترانه‌های آغاز و پایان سخن، به ترتیب الفبایی آمده‌اند. ما هم در این ترجمه به کار اینان اقتدا کرده‌ایم.

اهدا کردن ترجمه‌ی شعری از یک شاعر از جانب مترجم شاید خیلی هم سزاوار نباشد، اما به مصداق «چه کند، بینوا همین دارد»، ماییم و این ترجمه‌های ناچیز. از دوستان شیراز شروع کنم: اجازه دهید «ترانه‌ی جوراب‌هایم» را پیشکش کنم به عباس بیاتی، دوست سبیماشناس خودم، که در واقع اولین خواننده‌ی اولین

ترجمه‌های من از این ترانه‌ها بوده است؛ «ترانه‌ی گوجه‌فرنگی» را به شهریار مندنی‌پور، که حالا ساکن آمریکا شده است؛ «ترانه‌ی نمک» را به مسعود طوفان، که نمی‌دانم عجالتاً کجاست؛ «ترانه‌ی لیمو» را به شاعر، شاپور بنیاد، که حالا ساکن آن جهان شده اما خاطره‌اش این جاست؛ و «ترانه‌ی پیاز» را به دوست تهرانی‌ام، رضا دهقان، که ماشین کردن اولیه‌ی این شعرها به عهده‌ی او بوده است. بقیه‌ی این ترانه‌ها را جملگی تقدیم می‌کنم به همسر، ثریا، و به پسران و دختران زیبایم: میلاد، که علاقه‌ی خاصی هم به نرودا دارد، نیما، لنا و دنیا. امیدوارم که کام‌شان همیشه به شیرینی ترانه‌های نرودا باشد.

— تهران، بهار ۱۳۹۵

1. *Rhythm in Persian Poetry* (1990), M.A. Thesis, Shiraz University.
2. permutation
3. cohesion
4. syllabic
5. accentual
6. syllable-timed rhythm
۷. برای دیدن نام اسپانیایی و انگلیسی این کتاب‌ها، رجوع کنید به بخش «یادداشت».
8. ode
9. William Carlos Williams
10. Ilan Stavans
11. *All the Odes*

پیش‌گفتار مترجم بیست‌ویک

## ترانه‌ی پیاز

ای پیاز،  
ای قرابه‌ی درخشان،  
زیبایی تو را، برگ‌برگ،  
گرد آورده‌اند،  
پولک‌های بلور  
بر تو بستند و  
شکمِ شبنم‌ات  
گردی گرفت از  
اعماقِ مخفی  
زمینِ تار.  
در زیرِ خاک  
معجزه شکل گرفت،  
وقتی ساقه‌ی تنبلِ سبزه  
سر برون آورد و

برگ‌هایت  
مثل شمشیری در باغ  
به دنیا آمد،

آنگاه زمین  
قدرتش را گردآورد  
تا که شفافیت برهنه‌ات را  
به نمایش بگذارد،  
و درست  
به همان‌گونه که آن  
دریای دوردست  
رونوشتی کرد از مگنولیا  
تا که اندام ونوس را برآرد،  
این‌گونه هم زمین  
برساخت،

پیاز،  
با روشنایِ یک سیاره  
که مقدرست تا  
بدرخشد،  
مجمع‌الکواکبِ همیشگی،  
رُزِ گردینه‌ی آب،  
در سفره‌های مردمی فقیر.

با سخاوت

می‌نهی بادکنکِ طراوتت را  
در جانگدازیِ  
جوشانِ قابلمه،  
و به گرمایِ پر از تابشِ روغن  
رشته‌ی بلورِ تو  
تبدیل می‌شود  
به پَرِ طلائی  
لوله‌شده.

سخنی هم باید بگویم از این‌که چگونه  
از تأثیرِ تو عشق  
احیا می‌گردد در سالاد،  
و چگونه گویا  
آسمان هم سهمی دارد در  
دادنِ شکلِ شکیلت به تو و  
تحسینِ روشنایِ قاش‌قاشت  
بر نیمه‌های یک گوجه‌فرنگی.  
با این همه، تو چیزی هستی  
دم دستِ مردمان و،  
سروتن شسته به روغن  
و ملبس به غباری  
از یک انگشت نمک،  
می‌توانی شکم کارگری را

در طولِ راهِ سختِ برگشتنِ او به خانه‌اش  
سیر کنی.

تو ستاره‌ی فقیران هستی،  
دایه‌ای از  
عالم جنّ و پری  
پیچیده در لفافِ زرورق،  
تو طلوع می‌کنی از دلِ خاک،  
ابدی، بی‌خدا،  
و ناب چون  
تخمه‌ای کیهانی،  
و در آن زمان که چاقو در  
آشپزخانه‌ی ما،  
می‌برد اندامت را،  
تنها اشکِ بدونِ گریه‌زاری  
از چشم‌مان فرومی‌ریزد:  
گریه‌مان می‌اندازی  
اما بدونِ غصه.  
ای پیاز،  
من هر چیزِ زنده را ستوده‌ام،  
اما برای من  
زیباتری تو حتا  
از یک پرنده‌ای که  
پروبالی دارد کورکننده؛

تو به چشم‌های من  
بادکنکی از آسمانی،  
فنجانی از پلاتین،  
رقص بی‌حرکتِ یک شقایقِ نعمانی،  
پوشیده تن به برف.  
عطرِ خاک می‌زید  
در بلورینه‌ی جانت.

۱. اشاره‌ای است به تابلوی معروفی از رافائل، که زاده شدن ونوس (آفرودیت) را از دریا به نمایش درمی‌آورد.

## ترانه‌ی خروس

یک خروسی دیدم  
با یک بال و پر  
کاستیلی:  
پیراهنش بریده گشته بود  
از یک پارچه‌ی  
سیاسفید،  
یک شلوار سه‌ربعی  
در پا داشت و  
چتری از پر هم بر دُم.  
پاهایش،  
در نیام چکمه‌های زرد رنگش،  
آشکار می‌نمود  
برق سیخک‌های  
گستاخش را،



و در آن بالا،  
آن سرِ خدایگانی او را  
آذینِ تاجی از خون  
یک نمودِ بیش‌تر می‌بخشید  
به آن  
حالتِ پر از تبختر:  
تندیسی از غرور را  
می‌مانست.

هرگز  
بر این زمین  
ندیده‌ام  
این چنین قوتِ قلب و  
این چنین دلاوری را:  
انگاری آتش رقم زده‌ست  
خطِّ نهایی  
زیبایی درخشنده‌ی او را؛  
از دو برقی چون شبق  
سیاه بود  
آن دو چشمِ پرتکبّرِ خروسی  
که به راه رفتنِ خود  
مثل این بود که دارد می‌رقصد  
بی‌آن‌که، تو گویی،

آتکابی به زمین داشته باشد.

اما

تا چشمش می افتاد به یک دانه‌ی ذرت  
یا یک خرده‌ی نان،  
می گرفتش آن چنان در منقار  
که تو گویی یک جواهرسازی  
با انگشتان ظریفش  
قطعه‌الماسی برگرفته باشد،

بعد

با یک خطابِ ته‌حلقی و غلغلناکی  
مرغانش را می خواند و از آن بالاسر  
مآئده

بر سرِ آن‌ها می ریخت.

هرگز رئیس‌جمهوری را  
با تجملاتِ واکسلِ طلا و ستاره  
ندیده‌ام

در حدِّ این خروسی  
که داشت

گندم قسمت می‌کرد،  
و ندیده‌ام من هرگز  
تنوری<sup>۱</sup> را در حدِّ

این قهرمانِ خالصِ طلا  
کز شانشینِ خود در عالم  
این چنین پشتیبانی بکند  
از قبیله‌ی زنانش  
و به جا نگذارد  
در دهان چیزی جز  
غرورِ محض،  
و نگاه اندازد به هر طرف،  
در جست‌وجوی خوردنی  
از میانِ خاک و خل،  
تنها برای این‌که پُر کند  
شکمِ سیری‌ناپذیرِ خاندانِ خود را،  
می‌رود تا مشرق، تا مغرب،  
تا که پیدا بکند  
یک دانه گندم  
دیگر را.

رفعتِ قدرِ تو چونان برجی ست،  
یا که چونان جنگاوری رئوف،  
و سرودت  
می‌رسد به اوج‌ها،  
عشق‌ورزیِ سریعیت  
شورِ سایه‌های پَرآذین است،

## یادداشت

ترانه‌های نرودا همگی عنوان «ترانه» را بر خود دارند، اما او دو شعر «مرد نامرئی» و «خانه‌ی ترانه‌ها» را هم، که فاقد عنوان ترانه هستند، به این مجموعه افزوده است.

یادداشت‌های زیر، برگرفته‌شده از کتاب *All the Odes*، تاریخ تصنیف شعر و یا نام مجموعه‌ای که شعر برای اولین بار در آن چاپ شده است، نام شعر به اسپانیایی، نام مترجم انگلیسی، و اطلاعاتی پراکنده در باب بعضی ارجاعات و یا در باب شأن نزول شعر را در بر می‌گیرد.

ترانه‌های نرودا در نُه مجموعه به زبان اسپانیایی قرار گرفته‌اند که برای ترجمه‌ی حاضر فقط چهار مجموعه از آن‌ها مدخلیت دارند. نام این مجموعه‌ها و کوتاه‌نوشت‌های آن‌ها به قرار زیر است:

OE: <i>Odas elementales</i> (1954)	ترانه‌های عناصر
NOE: <i>Nuevas odas elementales</i> (1956)	ترانه‌های تازه‌ی عناصر
TLO: <i>Tercer libro de las odas</i> (1957)	سومین کتاب ترانه‌ها
NR: <i>Navegaciones y regresos</i> (1959)	دریانوردی‌ها و بازگشت‌ها

آغاز سخن: مرد نامرئی؛ ترجمه‌ی ایلان استاونز. این شعر در اروپا، و احتمالاً در ایتالیا، به تاریخ بیست‌وهشتم نوامبر ۱۹۵۲ تصنیف شده است. این البته تا آن‌جا که به عنوانش، یعنی «مرد نامرئی» مربوط می‌شود، یک ترانه نیست اما نرودا آن را به

عنوان مقدمه‌ای بر ترانه‌های عناصر آورده است. این شعر مانند شعر «خانه‌ی ترانه‌ها» با حروف لمیده (ایتالیک) چاپ شده تا تأکیدی باشد بر جنبه‌ی یکتای این شعر.  
Prologue: The Invisible Man (Prólogo: El hombre invisible)

ترانه‌ی اعداد؛ ترجمه‌ی مارگرت سائرز پدن.

Ode to Numbers (Oda a Los números) [OE]

ترانه‌ی بوی او؛ ترجمه‌ی ایلان استاونز.

Ode to Her Scent (Oda a su aroma) [NOE]

ترانه‌ی پاییز؛ ترجمه‌ی ایلان استاونز.

Ode to Autumn (Oda al otoño) [OE]

ترانه‌ی پرنده‌ی زعفرانی‌رنگ؛ ترجمه‌ی و. س. مروین.

Ode to the Yellow Bird (Oda al pajarito) [OE]

ترانه‌ی پیاز؛ ترجمه‌ی استیون میچل. تصنیف‌شده در سی‌ویکم دسامبر ۱۹۵۳. هرنان لویولا معتقد است که احتمالاً منبع الهام شعر طبخ شام سال نو بوده است.

Ode to the Onion (Oda a la cebolla) [OE]

ترانه‌ی تابستان؛ ترجمه‌ی مارگرت سائرز پدن.

Ode to Summer (Oda al verano) [OE]

ترانه‌ی تماشای پرندگان؛ ترجمه‌ی مارگرت سائرز پدن. این یکی از چند ترانه‌ای است که شور و شوق شدید نرودا نسبت به پرندگان کشورش را بیان می‌کند؛ نکته‌ای که کتاب دیگر او، هنر پرندگان (۱۹۶۶)، گواه آن است.

Ode to Bird-Watching (Oda a mirar pájaros) [OE]

ترانه‌ی تنبلی؛ ترجمه‌ی ویلیام کارلوس ویلیامز.

Ode to Laziness (Oda a la pereza) [OE]

ترانه‌ی تَن‌ماهی‌گنده در بازار؛ ترجمه‌ی مارگرت سائرز پدن.

Ode to a Large Tuna in the Market (Oda a un gran atún en el mercado) [TLO]

ترانه‌ی جوراب‌هایم؛ ترجمه‌ی مارک استرنند. مارو موری همان ماروها بارگاس است، همسر دوست نقاش نرودا، کامیلو موری. [نام اصلی شعر «ترانه برای جفتی جوراب» است. انتخاب نام «ترانه‌ی جوراب‌هایم» بر مبنای ترجمه‌ی رابرت بلای (و بعضی مترجمان دیگر) صورت گرفته است. م.م.]

Ode to a Pair of Socks (Oda a los calcetines) [NOE]

## گاه‌نامه

زندگی	سال	سن
با نام حقیقی نفتالی ریکاردو رییس باسوآلتو <sup>۱</sup> در دوازدهم ژوئیه در پارال <sup>۲</sup> شیلی متولد می‌شود. پدرش، خوسه دل کارمن رییس <sup>۳</sup> کارمند راه‌آهن بود و مادرش، روسا باسوآلتو <sup>۴</sup> که معلم مدرسه بود، یک ماه بعد از تولد او بر اثر بیماری از دنیا می‌رود.	۱۹۰۴	
اولین شعرهایش را می‌سراید که این فعالیت او با مخالفت پدر روبه‌رو می‌شود. از این‌رو، پس از چندی، تصمیم می‌گیرد با نام هنری پابلو نرودا <sup>۵</sup> آثارش را در روزنامه‌ها و مجلات چاپ کند.	۱۹۱۴	۱۰
دوران مدرسه را تمام می‌کند. گابریلا میسترال <sup>۶</sup> ، مدیر دبیرستانش، که خود بعدها برنده‌ی جایزه‌ی نوبل می‌شود، تأثیر بسزایی در تشویق و ترغیب نرودا به سرودن شعر می‌گذارد.	۱۹۲۰	۱۶
به سانتیاگو، پایتخت شیلی، می‌رود و معلم زبان فرانسه می‌شود.	۱۹۲۱	۱۷
نخستین کتاب شعرش با نام دفتر سپیده‌دم <sup>۷</sup> در تنهایی و فقر منتشر می‌شود.	۱۹۲۳	۱۹
در پی یک رابطه‌ی عاشقانه‌ی بی‌سرانجام، دومین مجموعه شعرش را با نام بیست شعر عاشقانه و ترانه‌ی یأس <sup>۸</sup> منتشر می‌کند. این کتاب همچنان از محبوب‌ترین و پرفروش‌ترین اشعار نروداست.	۱۹۲۴	۲۰
دو مجموعه شعر دیگر با نام‌های تلاش جسورانه‌ی انسان بیکران <sup>۹</sup> و	۱۹۲۶	۲۲

- انگشتری‌ها<sup>۱۰</sup> (با همکاری توماس لاگو<sup>۱۱</sup>) و یک رمان کوتاه به نام ساکن خانه و امیدش<sup>۱۲</sup> از او منتشر می‌شود.
- ۲۳ ۱۹۲۷ در پی شرایط نامساعد مالی و درخواست خودش، کنسول افتخاری شیلی در میانمار (برمه‌ی آن زمان) می‌شود.
- ۲۶ ۱۹۳۰ به جاکارتا فرستاده می‌شود تا کنسول شیلی در آن‌جا باشد؛ با دختری هلندی به نام ماریا آنتونی پتا هاخنار<sup>۱۳</sup> ازدواج می‌کند؛ زندگی‌اش در فقر و عسرت می‌گذرد.
- ۲۹ ۱۹۳۳ کنسول شیلی در بوئنوس آیرس آرژانتین می‌شود؛ مجموعه اشعار خانه‌ام زمین<sup>۱۴</sup> که حاصل شش سال تجربه‌ی زندگی در شرق آسیاست منتشر می‌شود.
- ۳۰ ۱۹۳۴ به مادرید فرستاده می‌شود تا کنسول شیلی در اسپانیا شود؛ با شاعران اسپانیایی از جمله فدريكو گارسيا لورکا آشنا می‌شود؛ در این سال‌ها به واسطه‌ی دوستانش دلبستگی‌اش به کمونیسم عمیق‌تر می‌شود؛ دخترش، مائو مارینا<sup>۱۵</sup> در مادرید به دنیا می‌آید.
- ۳۲ ۱۹۳۶ پس از چند سال اختلاف و تنش، از همسرش، ماریا، جدا می‌شود.
- ۳۳ ۱۹۳۷ انتشار کتاب شعر اسپانیا در قلب من<sup>۱۶</sup> در میانه‌ی جنگ داخلی اسپانیا که بسیار تأثیرگذار شد.
- ۳۵ ۱۹۳۹ مسئول مهاجرت سفارت شیلی در پاریس می‌شود.
- ۳۶ ۱۹۴۰ کنسول شیلی در مکزیک می‌شود؛ سرودن سرود همگانی<sup>۱۷</sup> را آغاز می‌کند.
- ۳۸ ۱۹۴۲ دخترش در هشت سالگی در هلند از دنیا می‌رود.
- ۳۹ ۱۹۴۳ پس از دیدن شهر باستانی ماکچوپیکچو، یکی از شاخص‌ترین شعرهایش، یعنی «بلندی‌های ماکچوپیکچو»<sup>۱۸</sup> را می‌سراید. این شعر بعدها در قالب «سرود دوم» کتاب سرود همگانی منتشر می‌شود؛ بعد از سال‌ها زندگی مشترک، با دلپا دل کاریل<sup>۱۹</sup> که بیست سال از نرودا بزرگ‌تر است و همفکر و هم‌زمش، ازدواج می‌کند؛ به شیلی بازمی‌گردد.
- ۴۱ ۱۹۴۵ به عنوان نماینده‌ی مجلس سنای شیلی انتخاب می‌شود و رسماً به حزب کمونیست می‌پیوندد.
- ۴۲ ۱۹۴۶ با دختر شیلیایی جوانی به نام ماتیلده اوروتیا<sup>۲۰</sup> آشنا می‌شود که بعدها به همسری او درمی‌آید. او الهام‌بخش بسیاری از شعرهای عاشقانه‌ی نرودا در بیست سال آخر عمرش بود.